

مالکیت خصوصی و کار

صفحه XXXVI [۱] ذات ذهنی^۱ مالکیت خصوصی، یعنی مالکیت خصوصی به مثابه فعالیتی برای خود [۲] به عنوان فاعل^۲، به عنوان شخص، کار است. بنابراین بدیهی است که فقط آن اقتصاد سیاسی که کار را به عنوان اصل بنیادی خود تصدیق کرده است (آدام اسمیت) و مالکیت خصوصی را دیگر وضعی خارجی نسبت به آدمی نمی داند، می تواند محصول انرژی واقعی و حرکت واقعی مالکیت خصوصی* یعنی محصول صنعت مدرن از یک سو و از سوی دیگر عاملی باشد که انرژی و رشد صنعت مدرن را تسریع و تجلیل و آن را به نیرویی در حیطة آگاهی تبدیل کرده است.

در برابر این اقتصاد سیاسی روشن نگر که ذات ذهنی ثروت را در چارچوب مالکیت خصوصی آشکار ساخته، طرفداران نظام پولی و نظام

1. subjective essence 2. subject

* حرکت مالکیت خصوصی - صنعت مدرن به عنوان یک ذات (self) - در آگاهی برای خود مستقل می شود.

سوداگری^۱ که مالکیت خصوصی را صرفاً ذاتی عینی می‌دانند [۳] که در برابر بشر قد علم کرده است، بُت‌واره پرستان [۴] و کاتولیک‌هایی بیش نیستند. انگلس کاملاً حق دارد که آدام اسمیت را لوتر اقتصاد سیاسی می‌نامد [۵]. ۱۸۱.

همان‌طور که لوتر مذهب و ایمان را ذات جهان خارجی می‌دانست و در نتیجه در مقابل بت‌پرستی آیین کاتولیک ایستاد و با تبدیل دین‌پرستی به ذات درونی آدمی از دین‌پرستی بیرونی فرارفت [۶] و کشیش خارج از آدم عامی را با کاشتن این کشیش در قلب آدم عامی نفی کرد، [اسمیت] نیز با ثروت چنین کرد: با آمیخته شدن مالکیت خصوصی در وجود آدمی و تشخیص این‌که آدمی خود، ذات مالکیت خصوصی است، ثروت به عنوان چیزی خارج از آدمی و مستقل از او و بنابراین چیزی که باید به شیوه‌ای خارجی نگهداری و تأیید گردد و یا به عبارتی خارجیت، بی‌جانی و عینیت ثروت کنار گذاشته شده است. اما نتیجه آن بوده است که آدمی در مدار مالکیت خصوصی قرار می‌گیرد همان‌طور که لوتر او را در مدار مذهب قرار داد. اقتصاد سیاسی که اصل بنیادینش کار است، تحت لوای شناسایی آدمی به نتیجه منطقی خود یعنی انکار آدمی می‌رسد زیرا خود آدمی از آن پس در رابطه‌ای خارجی با ذات خارجی مالکیت خصوصی قرار نمی‌گیرد بلکه خود ذات مالکیت خصوصی شده است. آنچه که پیش از این در رابطه با شخص وجودی خارجی محسوب می‌شد، یعنی خارجیت‌یابی* آدمی در اشیا، صرفاً به عمل خارجیت‌یابی یعنی فرایند بیگانگی تبدیل شده است. [۷]

اقتصاد سیاسی که به ظاهر کار خود را با شناسایی آدمی (یعنی توجه

1. mercantile system

* externalization به زبان انگلیسی و Entäussern به زبان آلمانی. در زبان آلمانی معنای Entäussern «جدا شدن»، «از دست دادن»، و «بیگانگی شدن» است. برای فهم بیشتر این واژه خوانندگان را به کتاب هگل جوان، اثر لوکاج به ترجمه محسن حکیمی رجوع می‌دهیم. - م.

به استقلال و خودانگیختگی او و غیره) آغاز می‌کند و سپس مالکیت خصوصی را در وجود خود آدمی جا می‌دهد، دیگر با ویژگی‌های محلی، ملی یا دیگر خصوصیت‌های مالکیت خصوصی به عنوان ویژگی‌هایی که خارج از آن موجودیت دارند، مشروط و محدود نمی‌گردد. این اقتصاد سیاسی متعاقباً چنان انرژی جهان-وطنی و جهان‌شمولی را به دست می‌آورد که هر حد و مرزی را درهم می‌نوردد و در عوض خود را به عنوان تنها علم سیاست، تنها امر جهان‌شمول و تنها حد و مرز ممکن تثبیت می‌کند. اقتصاد سیاسی با این رشد و گسترش ناچار می‌شود ریاکاری‌اش را کنار نهد و به کلبی‌گری کامل خود تن دهد. اقتصاد سیاسی این کار را بی‌آن‌که حتی لحظه‌ای از این همه تناقضات ظاهری که این آموزه با آن‌ها درگیر است، خم به ابرو آورد، با گسترش یک‌جانبه‌تر و در نتیجه حادث‌تر و منطقی‌تر این ایده که کار تنها ذات ثروت است و با نشان دادن این‌که نتایج این آموزه [نظریه ارزش] برخلاف برداشت اولیه، ضدانسانی است، به انجام می‌رساند. نهایتاً چنین فرجامی با ضربه‌کشنده به اجاره‌بهای زمین حاصل می‌آید که آخرین شیوه فردی و طبیعی مالکیت خصوصی و منبع ثروتی است که مستقل از حرکت کار به حیات خود ادامه می‌دهد، نمودی از مالکیت فئودالی که پیش از این، خصیصه‌ای کلاً اقتصادی یافته و در نتیجه قادر به مقاومت در برابر اقتصاد سیاسی نیست. (مکتب ریکاردو)

نه تنها کلبی‌گری اقتصاد سیاسی از اسمیت و سه تا ریکاردو و میل به نحو فزاینده‌ای رشد کرده بلکه به این علت که پیامدهای صنعت به دیده ریکاردو و میل متکامل‌تر و متناقض‌تر پدیدار گردیده، این اقتصاددانان [ریکاردو، میل] از لحاظ بیگانگی‌شان با آدمی، به مفهومی ایجابی پیگیرانه‌تر و آگاهانه‌تر از اسلاف خویش بوده‌اند. علت فقط آن بوده است که دانش آن‌ها یک دست‌تر و اصیل‌تر رشد کرده است. آنان مالکیت خصوصی را در شکل فعالش به یک فاعل [سوژه] تبدیل کرده‌اند و همزمان آدمی - این موجود غیرذاتی - را به ذات [۸] بدل ساخته‌اند،

واقعیتی متناقض که با ذات متناقضی که به عنوان اصل بنیادی خویش پذیرفته‌اند، خوانایی کاملی دارد. واقعیت گسیخته جهان صنعت، به عوض نفی اصل خودگسیختگی آن‌ها، آن را تأیید می‌کند. اصل آن‌ها بیش از هر چیز، اصل این گسیختگی است.

آموزه فیزیوکراتی دکتر کینه [۹]، گذار از نظام سوداگری به [نظام] آدم اسمیت است. فیزیوکراسی در اقتصاد سیاسی نمودار صریح اضمحلال مالکیت فئودالی است اما چون دگردیسی و نوسازی آن را مستقیماً نشان می‌دهد، زبانی که به کار می‌گیرد دیگر زبان فئودالی نیست و اقتصادی است. [از نظر فیزیوکراسی] تمام ثروت‌ها به زمین و کشاورزی محدود می‌شوند. زمین هنوز سرمایه نیست بلکه شیوه خاصی از هستی آن است و ارزش آن در ویژگی طبیعی آن نهفته است و از آن مشتق می‌شود. با این حال زمین، عنصر طبیعی عام است در حالی که نظام سوداگری، ثروت را تنها به شکل فلزات گرانبها مورد تأیید قرار می‌دهد از این رو عین یا ابژه ثروت - ماده آن - در چارچوب محدودیت‌های طبیعت، مستقیماً بالاترین درجه عمومیت را داراست تا آن‌جا که به صورت مستقیم، حتی به عنوان طبیعت، ثروت عینی است و فقط از طریق کار و کشاورزی است که زمین برای آدمی موجودیت می‌یابد.

بدین سان، ذات ذهنی ثروت، پیش از این به کار انتقال یافته است اما در عین حال هنوز کشاورزی تنها کار تولیدی است. از این رو کار هنوز در عمومیت و انتزاع خود درک نشده است و هنوز به عنصر طبیعی ویژه‌ای به عنوان ماده‌اش محدود است و بنابراین تنها در شیوه‌ای خاص از هستی که توسط طبیعت تعیین می‌گردد، قابل تشخیص است. از این رو [کار] هنوز فقط گونه‌ای خاص و ویژه از بیگانگی آدمی تلقی می‌گردد همان‌طور که محصول آن شکل خاصی از ثروت پنداشته می‌شود و به طبیعت بیش از خود کار وابسته است. زمین هنوز نه به عنوان سرمایه یعنی وجهی از خود کار، بلکه به عنوان پدیده‌ای طبیعی و مستقل از آدمی شناخته می‌شود و

در عوض کار به عنوان وجهی از زمین تلقی می‌گردد. اما چون بتواتر پرستی ثروت قدیمی خارجی یعنی ثروتی که تنها به صورت یک عین وجود دارد، به عنصر طبیعی بسیار ساده‌ایی تقلیل یافته است و چون ذات آن، هرچند فقط بخشی از آن و به شکل خاصی، در چارچوب هستی ذهنی آن درک شده است، گام ضروری بعدی جهت آشکار ساختن سرشت عام ثروت برداشته شده و از این رو کار در شکل مطلق تام و تمام آن (یعنی در انتزاع آن) به عنوان یک اصل بنیادی ارتقا یافته است. می‌توان در برابر فیزیوکراسی این بحث را پیش کشید که کشاورزی از دیدگاه اقتصادی یعنی از تنها دیدگاه معتبر، با صنایع دیگر تفاوتی ندارد و بنابراین ذات ثروت شکل خاصی از کار نیست که به عنصری ویژه یا نمود خاصی از کار محدود باشد بلکه کار به شکل عام آن است.

فیزیوکراسی با اعلام کار به عنوان ذات ثروت، ثروت صرفاً عینی، ویژه و خارجی را رد می‌کند. اما کار از نظر فیزیوکراسی، در وهله نخست صرفاً ذات ذهنی مالکیت ارضی است. (فیزیوکراسی تحلیل خود را از آن نوع مالکیت آغاز می‌کند که به نظر می‌رسد تاریخاً نوع غالب و مسلط مالکیت بوده است.) فیزیوکراسی، صرفاً مالکیت ارضی را به انسان بیگانه شده تبدیل می‌کند و با اعلام این که صنعت (کشاورزی) ذات مالکیت ارضی است، خصیصه فئودالی آن را کنار می‌گذارد. اما دیدگاه او نسبت به جهان صنعتی، دیدگاهی است انکارگرایانه: فیزیوکراسی با اعلام این که کشاورزی تنها صنعت واقعی است، نظام فئودالی را مورد تأیید قرار می‌دهد.

بدیهی است که اگر ذات ذهنی صنعت درک گردد (ذات ذهنی صنعت در تقابل با مالکیت ارضی یعنی صنعتی که خود را به عنوان صنعت می‌سازد)، آنگاه این ذات در خود، ضد خویش را نیز دربر خواهد داشت. زیرا همان‌طور که صنعت، مالکیت ملغی شده ارضی را در خود می‌گنجاند، ذات ذهنی صنعت، ذات ذهنی مالکیت ارضی را نیز در خود می‌گنجاند.

همان‌طور که مالکیت ارضی نخستین شکل مالکیت خصوصی بوده است و صنعت از لحاظ تاریخی صرفاً نوع خاصی از مالکیت و یا به عبارتی مالکیت ارضی برده‌آزاد است، همین فرایند در درک علمی ذات ذهنی مالکیت خصوصی یعنی کار تکرار می‌گردد؛ کار ابتدا فقط به عنوان کار کشاورزی پدیدار می‌گردد و سپس به شکل کار عام نمودار می‌شود. تمام ثروت‌ها به ثروت صنعتی یعنی ثروت ناشی از کار تبدیل شده‌اند و صنعت، کار ماهرانه و ورزیده است چنان‌که نظام کارخانه‌ای ذات کامل صنعت است و سرمایه صنعتی شکل عینی و کاملاً توسعه‌یافته مالکیت خصوصی است.

اینک می‌توان دریافت که تنها در این مرحله است که مالکیت خصوصی می‌تواند تسلط خویش را بر آدمی کامل نماید و در عام‌ترین شکل خود به قدرتی جهانی - تاریخی تبدیل شود.

یادداشت‌ها

۱. این بخش ادامهٔ صفحهٔ XXXVI از صفحات مفقود میان اولین و دومین دست‌نوشته مارکس است.
۲. «برای خود» به زبان آلمانی *für sich* اصطلاحی هگلی که به عنوان برابر نهاد «در خود» (*an sich*) استفاده می‌شود. «در خود» معنای «ضمنی» یا حتی «ناآگاه» می‌دهد؛ «برای خود» را می‌توان «آگاهانه» یا «صریح» تعریف کرد.
۳. ماده، ذات. در تمام این متن، همه‌جا *Wesen* به «ذات» برگردانده شده است.
۴. در این مقاله است که مارکس اصطلاح «بتواره‌پرستی» (فیتیشیسم) را معمول کرد که بعدها نقش بسیار مهمی در سرمایه داشت. مارکس اثر سی. دبروس را با عنوان *Du culte des dieux fétiches* (۱۷۶۰) با ترجمه‌ای آلمانی (۱۷۸۵) خوانده بود.
۵. به مقالهٔ انگلس طرحی از نقد اقتصاد سیاسی که در سال ۱۸۴۳ نوشت و در فوریه ۱۸۴۴ در *سالنامهٔ آلمانی-فرانسوی* منتشر شد، رجوع کنید.
۶. به زبان آلمانی *aufhob* که در این‌جا فرارفتن ترجمه شده است.
۷. خارجیت‌یابی بشر در اشیا، *reale Entäusserung des Menschen*، فرایند بیگانه شدن است.
۸. مارکس می‌گوید که اقتصاددانان، *zugleich den Menschen zum Wesen und zugleich den Menschen als ein Unwesen zum Wesen machen* یعنی ذات یا وجود را با *Unwesen* که ترجمهٔ دقیق آن ناذات یا ناوجود است در تقابلی قرار داده‌اند

۱۶۴ دست‌نوشته‌های اقتصادی و فلسفی ۱۸۲۴

هرچند ناذات یا ناوجود به معنای چیز یا کسی است که تماس خود را با انسانیت از دست داده است.

۹. فرانسوا کنه (۱۶۹۴ - ۱۷۷۴)، پزشک مشهور فرانسوی که جدول اقتصادی *Tableau économique* (۱۷۵۸) را نگاشت و آموزه فیزیوکرات‌ها را بسط داد.